

فرزندان و نوادگان یزدگرد سوم در چین

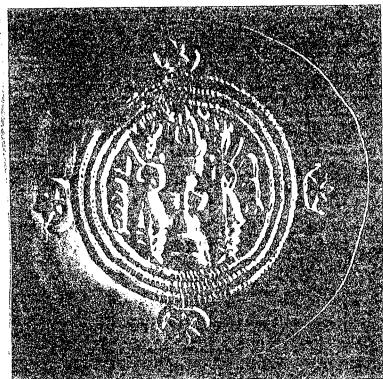
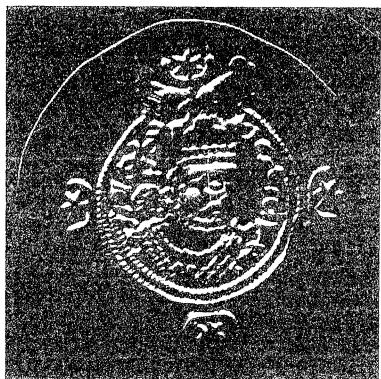
منابعی که درباره حکومت آخرین شاهنشاه ساسانی یعنی یزدگرد سوم در دست داریم تمام بر پایه منابع ساسانی و به خصوص رواياتی است که تاریخ نگاران مسلمان دو یا سه قرن بعد از فروپاشی آن سلسله درباره وی نوشته اند. از این رو آنچه بر یزدگرد سوم و خاندان او پس از دوران پادشاهی اش گذشته است به تنها بی بر اساس این منابع نمی تواند آگاه کننده باشد. مهمترین منبع برای حکومت یزدگرد سوم تاریخ طبری می باشد که بیشتر متوجه فتوحات اعراب مسلمان در آن زمان است. طبری درباره یزدگرد سوم می نویسد که در زمان برادرکشی شیرویه، او در استخر پنهان شده بود و در سال ۶۳۲ میلادی در آتشکده آناهیتا تاجگذاری کرد.^۱ یزدگرد در زمان به تخت نشستن بیش از ۱۵ یا ۱۶ سال نداشت. چهار سال بعد، جنگ قادسیه و چند سال بعد از آن جنگ نهادن، باعث شکست کامل ساسانیان در ایرانشهر شد.

در زمانی که گروهی از ایرانیان در مقابل اعراب در نواحی مختلف ایستادگی می کردند و کم کم معلوم می شد که دیگر نمی توان با مهاجمین جنگید، مدارکی وجود دارد که نشان می دهد خاندان سasan همراه با گروه کثیری از ایرانیان به چین رفتند و با کمک فتحور چین برای آزاد کردن ایرانشهر سعی نمودند.

یزدگرد سوم در سال ۶۵۱ در شرق ایران کشته شد. کشته شدن او به صورت داستانی بازگو شده است که توسط آسیا بانی به قتل رسید. اما به نظر می رسد که روایت شعالی در این که سواران ماهویه به دستور او این شاه را یافتد و یزدگرد را در همانجا با طناب خفه کردند موثق تر می نماید.^۲ اما وی قبل از این فاجعه سعی بسیار کرد تا با کمک فتحور چین

وقایی تازه، ایران را آزاد سازد. از این زمان است که منابع چینی، به خصوص تاریخهای تانگ به ما در این باره کمک می‌کنند. دو کتاب تاریخی مهم وجود دارد که یکی «تاریخ جدید تانگ» است و دیگری «تاریخ قدیم تانگ». با این که این دو کتاب با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، روایت آزاد ساختن ایرانشهر در آن وجود دارد. این متون را شاوانز نزدیک به یک قرن پیش به زبان فرانسه ترجمه کرده است. به علاوه مدارک جدیدتری توسط تاریخ دانان چینی ارائه شده است که به اطلاعات ما در این مورد می‌افزاید. همچنین چین شناس ایتالیایی، فرته مطالعات گرانهایی درباره تاریخ این دوره ارائه داده است که به آن توجه خواهیم کرد.

یزد گرد (issu-ssu/i-ssu-hou) در سال ۶۳۸ یک گروه را به رهبری (مرزبان) به چین فرستاد تا از آن دولت کمک بگیرد.^۳ فرته نشان داده است که تاریخ این سفر باید ۶۴۷ باشد^۴ ولی قبل از آن زمان نیز، در سال ۶۳۹، یزد گرد گروه دیگری را به آن جا فرستاده بوده است. در میان این گروه دو پسر و سه دختر یزد گرد نیز بودند. در سال ۶۵۸ پیروز (Pi ru-szu) یکی از پسران یزد گرد از فتفور چین به نام گازنگ (۶۴۹-۶۸۳) کمک خواست. پیروز توانست با کمک چینیان در سال ۶۵۸ دولت پارسی (ایرانی) را با پا یتحت زرنگ (chi-ling) (po-szu) به وجود بیاورد.^۵ این فرصت برای حکومت پیروز همزمان بود با خبر آزاد شدن سیستان از زیر سلطه اعراب. بین سالهای ۶۵۸ و ۶۶۳ حکومت دوم ساسانی در سیستان برپا شد.^۶ شاید به همین دلیل است که سکه‌های بسیاری از یزد گرد برای سال یهستم پادشاهی وی (۶۵۰ / ۶۵۱) با ضرب



سکه یزد گرد سوم، ضرب سیستان، سال ۲۰ پادشاهی او (از اینترنت، سایت Sasanian Empire)

سیستان وجود دارد که به نظر سکه شناسان پس از سال ۶۵۱ و مرگ یزدگرد ضرب شده‌اند. این امر ممکن است به آن معنی باشد که پیروز همچنان سکه های ساسانی را به نام پدرش ضرب می‌کرده است و این، خود نمودار حقانیت آن خاندان و حکومت پیروز در شرق ایرانشهر بوده است.

طبق منابع چینی، فغفور گازنگ در ۱۴ فوریه سال ۶۶۳ پیروز را [به عنوان] حاکم منصوب کرد،^۷ اما پیروز در سال ۶۷۳/۶۷۴ دوباره به دربار فغفور رفت که این موضوع نشان دهنده شکست او از اعراب می‌باشد. آیین سالهای ۶۵۸ تا ۶۷۳ او هنوز با اعراب در جنگ بوده است؟ فقط در سال ۶۷۴/۶۷۵ بود که پیروز، سیستان و دومین پادشاهی ساسانی را از دست داد، چون طبق منابع چینی وی از ۲۴ ژوئن ۶۷۳ تا ۱۱ فوریه ۶۷۴ در پایخت فغفور حضور داشته است ولی او بار دیگر به غرب بازگشت و در سال بعد در ۱۷ ژوئن ۶۷۵ برای آخرین بار به دربار چین آمد.^۸ او توسط گازنگ لقب (you wuwei jiangium) «ژرا ال گارد جنگی راست» را گرفت که یکی از ۱۶ لقبی بود که در کاخ سلطنتی چین برای بزرگان از آن استفاده می‌شد. او در سال ۶۷۷ دستور داد یک معبد به نام «معبد پارسی» (پارسیگ Bosi) در شینجان بسازند. پیروز در سال ۶۷۸/۶۷۹ در گذشت.^۹ در صفحات بعد از «معبد پارسی» سخن خواهیم گفت. اما خاندان ساسان آرزوی خود را برای آزاد ساختن ایران از دست اعراب از دست نداد. به توصیه ژرا ال چینی پی ژینگجین (Pei Xingjian) به فغفور، پسر پیروز به نام نرسه (ni-nie-che) در تبعید بر تخت شاهنشاهی ایران نشست.^{۱۰} کریستنسن به اشتباه یا بدون توجه به منابع چینی این تاریخ را ۶۷۲ میلادی تخمین زده است، ولی فرته آن تاریخ را به تازگی تصحیح کرده است.^{۱۱} در اینجا باید گفت که منابع ایرانی نیز سلطنت پیروز را به یاد داشته‌اند. از او در بخش هیجدهم بندهش چین یاد شده است:

«پسر یزدگرد به هندوستان شد، سپاه و گند آورد، پیش

از آمدن به خراسان در گذشت، آن سپاه و گند بیاشفت». ^{۱۲}

در اینجا مقصود از «هندوستان» به طور حتم تخارستان و آسیای میانه امروزی می‌باشد. چون بنا به گفتهٔ بیرونی ساکنین زرتشتی سعد بر این باور بودند که پنج آب و شمال آن و کوهها یعنی هندوکش به عنوان هند / سند شناسایی می‌شده است.^{۱۳} پسر یزدگرد در چین دفن شد ولی تا امروز مجسمه‌ای او که – به مانند دیگر مجسمه‌ها در این محل – بدون سر است در جلو آرامگاه گازنگ وجود دارد و در پشت آن مجسمه این کتیبه نوشته شده است:

you xiaowei da jiangiun jian Bosi dudu Bosi wang Bilusi

«پیروز، شاه پارس (ایران) ژنرال بزرگ

گارد جنگی راست و سپهبد پارس (ایران)».^{۱۴}



تصویر مجسمه های بی سر در آرامگاه گازنگ، امپراتور چین در شیانلینگ Qianling

با توجه به این موضوع باید گفت که نظر زنده یاد مهرداد بهار در یادداشت‌هایش بر بندهش در باره پیروز که «مدارک تاریخی از گریز او به چین حکایت می‌کند و ظاهراً کوششی هم برای بازگشت نکرد و عمری به خصب عیش در چین به سر برد» نادرست می‌باشد.^{۱۵}

پسر پیروز، نرسه، نیز به نوبه خود در سال ۶۷۹ همراه گروهی سرباز برای آزاد ساختن ایرانشهر به غرب رفت و در تخارستان به مدت ۳۰ سال با اعراب جنگید. در سال ۷۰۸/۷۰۹ به پایتخت چین بازگشت^{۱۶} و عنوان ژنرال گارد چپ (zuo tunwei jiangiun) را دریافت کرد.^{۱۷} مجسمه اونیز در همان جایی که مجسمه پدرش هست وجود دارد. او با نام نرسه Manmei خدای shouing da مشخص

شده است.^{۱۸} اعراب در سال ۷۰۵ بلخ، در سال ۷۰۹ بخارا، و در سال ۷۱۳ سمرقند و فرغانه را تسخیر کردند و پس از آن به پامیر و کشگر راه یافته‌ند و با فرستادن نامه‌ای از فغافور چین، خواستند تسلیم شود.^{۱۹}

اما تا زمانی که نرسه در شرق بود اعراب نتوانستند این مناطق را تسخیر کنند و این نشانه قدرت او و جنگهای سخت وایستادگی ایرانیان در شرق در مقابل اعراب است.

اما باید به یاد داشت که شخص دیگری نیز وجود داشته است که از او در منابع چینی با نام Aluohan یاد شده که در سال ۷۱۰ در گذشته و عنوان «ژنرال گارد راست» را داشته است، در صورتی که پیروز نیز همین عنوان را داشت. در این جاست که به این مهم پی‌می بریم که هر دو باید از خاندان سلطنتی باشند و نظریه فوته درباره این که نام او وهرام / بهرام می باشد صحیح به نظر می‌رسد.^{۲۰} دو کار مهم او بنا به منابع چینی تماسهای او با امپراطوری روم شرقی و نیز ساختن یک بنای مهم در چین می‌باشد. فغافور چین اورا بین سالهای ۶۵۶ و ۶۶۰ به غرب فرستاده بود تا سعی در بازپس گرفتن ایرانشهر از اعراب کند. این کار او در بندesh به این صورت عنوان شده است:

و چون رومیان رسند و یک سال پادشاهی کنند، آن هنگام، ازسوی کابلستان یکی آید که بدوفره از دوده بغان است و (اورا) کی بهرام خواند. همه مردم با او بازشوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سویی پادشاهی کند. همه بدگروشن را بردارد، دین زرتشت را برپا دارد.^{۲۱}

آیا در این متن نمی‌توان رفت و آمد دیلماتیک بهرام را مشاهده کرد؟ در کتاب پهلوی زند بهمن یسن، زمانی که از «بهرام و رجواند» گفتگو می‌شود، سخن از یک فرد خیالی نیست که در آینده به نجات ایرانشهر خواهد آمد، بلکه منظور، بهرام، فرزند یزدگرد سوم است.^{۲۲} این موضوع به خوبی با نگاه به فصل ۷ متن زند بهمن یسن مشخص می‌شود:

«و او پادشاهی که در دین به نام بهرام و رجواند خوانند، زاده شود...

هنگامی که آن پادشاه سی ساله باشد... با سپاه و درفش بیشمار

سپاه هندی و چینی، درفش بر گرفته... پادشاهی به (آن) کی رسد...».^{۲۳}

پس به نظر می‌رسد که او سعی در آزاد ساختن ایرانشهر کرده و ایرانیان به انتظار باز آمدن او، آرزوی خود را در شعری به پهلوی به این صورت بیان کردد:

«کی بود که پیکی آید از هندوستان

کامد آن شاه بهرام از دوده کیان

کیش پیل هست هزار بر سر ان هست پیلبان

کاراسته درفش دارد به آیین خسروان
 که پیش لشکر برند سپاهسالاران
 مردی گسیل باید کردن زیرک ترگمان
 که شود بگوید به هندویان
 که ما چه دیدیم از دست تازیان
 بر یک گروه دین نزار کردن بیوزند شاهان
 شاه ما و هر که ایر بود ایشان
 چود یو دین دارند چون سگ خورند نان
 بستندند پادشاهی از خسروان
 نه با هنر نه به مردی
 بل به افسوس و ریشخندی
 بستندند به ستم از مردمان
 زن و خواسته گاه شیرین با غ بستان
 گزیت برنهادند بیختند بر سران
 باج می پایان خواستند ساک گران
 بنگر که چند بد افگند آن دروج به این جهان
 که نیست بدتر ازوی اندر این جهان
 از ما بیامد آن
 شاه بهرام و رجاوند از دوده کیان
 پس بیاوریم کین تازیان
 چون رستم کآورد صد کین سیاوشن
 مزگت ها فرهیلیم بشانیم آتشان
 بتخانه ها بکنیم و پاک کنیم از جهان
 تا نابودشوند دروج زادگان از این جهان^{۲۴}
 در این جا نیز منظور همان بهرام فرزند یزدگرد است که با بهرام مذکور که در ادبیات
 آخر الزمانی زرتشیان آمیخته شده است، با این که بهرام توانست کاری را که ایرانیان در
 آرزوی آن بودند انجام دهد، فرزند او که طبق کتبیه چینی Juluo که هرماتا او را به درستی
 «خسرو» خوانده، کار پدر را ادامه داد.^{۲۵}
 منابع دیگر نیز این روایت را تأیید می کنند که شخصی که به نام خسرو در ارتش

خاقان ترکستان در سال ۷۲۸/۷۲۹ با اعراب می‌جنگید، نوئه یزدگرد بوده است. او نیز در سال ۷۳۰/۷۳۱ به پا یتحت چین رفت. در آن زمان عدهٔ زیادی از ایرانیان در آسیای میانه و چین ماندند و چند کتبیه در آن جا به جا گذاشتند. این بود پایان کار خاندان ساسان. ولی باید توجه داشت که این خاندان حدود یک صد سال برای آزاد ساختن ایرانشهر جنگید. اما گفته شد که پیروز در سال ۷۷ دست به ساختن معبدی زد که منابع چینی آن را «معبد پارسی» می‌خوانند. قبل از این یزدگرد چندین بار گروهی را به چین فرستاده بود و معابدی نیز در چین برپا شده بود. نویسنده‌گان بر این باورند که این معابد آتشکده‌های زرتشتی بوده است. ولی این باور اشتباه به نظر می‌رسد. زیرا در تمام اعلامیه‌ها بیان که مذهب مسیحیت را در چین آزاد و قانونی می‌شمارد، کلمه Bosi-jing و معبد را Bosu-si می‌خواند.^{۲۱} در سال ۴۷ اولین نمایندهٔ یزدگرد به نام Alopen که مسیحی بود درخواست به رسمیت شناختن مذهب مسیحیت را در چین کرده بود. جالب توجه است که این معبد، «پارسی» نام گذاشته شده بوده است، و به گفته فرهنگ‌انگار «پارسی» با مذهب مسیحیت ربط داشته یا به چشم چینیان این چنین بوده است.^{۲۲} چرا یزدگرد درخواست ساختن یک معبد مسیحی کرده است؟ احتمال دارد که خاندان ساسان و عده‌ای از بزرگان به این مذهب گرویده بوده اند.^{۲۳} آیا ممکن است این دلیلی باشد بر به رسمیت شناختن یزدگرد در بعضی از نقاط ایران، و حرکت او به سوی شرق؟ ما مدارک متعددی دربارهٔ گرویدن خاندان شاهی و بزرگان ساسانی به مذهب مسیحیت از قرن پنجم تا هفتم میلادی در دست داریم که به صورت کتابهای مربوط به شمیدان بر جا مانده است. اما در کتبیه‌های دوزبانه‌ای که بر روی استودان در چین وجود دارد به نام شخصی، ماهشی نام که دختر پهلوان‌سپ از قبیله سورن بوده و سال درگذشت او به سال یزدگردی و چینی داده شده است بر می‌خوریم. او در ۲۶ سالگی درگذشته و گفته شده است که درخواست او این بوده است که جای او در کنار اهورمزدا و امشاسب‌دان باشد.^{۲۴} سال درگذشت او ۸۷۴ و نشان‌دهندهٔ اقامت خاندان بزرگ ایرانی در چین است، و این نشان می‌دهد که ایرانیان مسیحی و زرتشتی در کنار هم در چین می‌زیستند.

در پایان می‌توان از این بررسی چند نتیجه به دست آورد. اول این که نباید تصور کرد که خاندان ساسان و ایرانیان پس از حمله اعراب از ایرانشهر دفاع نکردند و آن را به آسانی رها کردند. نه تنها یزدگرد، بلکه پسرانش پیروز و بهرام به سختی با اعراب جنگیدند. سپس نرسه فرزند پیروز، و خسرو به کارزار اعراب رفتند. با این که برای مدتی در قرن هفتم میلادی ساسانیان در سیستان حکومت کردند، سرانجام اعراب بر آنها پیروز

شدند. موضوع دیگری که در این جا به نظر می‌رسد این است که با این که ایرانیان به سختی با اعراب جنگیدند چرا مهاجمین توانستند ساسانیان را شکست دهند؟ این شکستها معمولاً به خاطر ضعف اجتماعی جامعه ساسانی دانسته شده است، ولی این باور کاملاً اشتباه است چون نه تنها اعراب توانستند ایرانشهر را شکست دهند بلکه در سال ۷۵۱ چینیان را نیز شکست سختی دادند و آسیای میانه را به تصرف خود درآوردند. هر اکلیوس / هرقل امپراطور روم نیز تمام سوریه، فلسطین، مصر و قسمتی از آناتولی را به اعراب باخت. پس باید دلیل شکست ایرانیان، چینیان، ورومیان را در امر دیگری جست. به نظر من استفاده از تکنولوژی رومی مانند منجنيق، و سوار نظام سریع و سبک عرب می‌توانست سوار نظام سنتگین و کند ساسانی را به راحتی شکست دهد و همین کار را نیز نجام دادند. نکته آخر مسأله رواج مسیحیت در ایران است. مدارک چینی نشان می‌دهد که اکثر ایرانیان در چین مسیحی بودند و یزدگرد و فرزندانش نیز معابد / کلیساي مسیحی در چین برپا کردند. دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، فولرن

یادداشتها:

- ۱- تشورن نولدک، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، ۱۳۷۸، ص ۴۱۷-۴۱۶.
 - ۲- تاریخ شالی، ص ۲۷۶
 - ۳- E. Chavannes. *Documents sur les Tou- kive Oecidentaux*, Paris, 1941, p. 172. F. S. Drake, "Mohammedanism in T'ang Dynasty", *Monumenta Serica*, vol. viii, 1943, p.6.
 - ۴- A. Forte, "The Edict of 638 Allowing the Diffusion of Christianity," in P. Polliot, *L'Inscription Nestorienne de Si-ngan-fou*, edited with Supplements by A. Forte, Paris, 1996, pp. 361-362.
 - ۵- . Chavannes, p. 279
 - ۶- J. Harmatta, "Sino-Iranica," *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, vol. xix, 1971, p. 141.
 - ۷- . Chavannes, p. 172
 - ۸- A. Forte, "On the So-Called Abraham from Persia," in P. Pelliot, *L'Inscription Nestorienne de Si-ngan-fou*, edited with Supplements by A. Forte, Paris, 1996, p. 403
 - ۹- . Chavannes, p. 172
 - ۱۰- . Ibid, p. 172
 - ۱۱- . Forte, "On the So-Called," p. 403
 - ۱۲- بندهش، فصل ۱۸، ترجمه مهرداد بهار، توسع، ص ۱۴۱
 - ۱۳- Sachau, 1910, vol. 1, pp. 260-261
 - ۱۴- برای ترجمه دوباره و آوانویسی مدیون همکارم دکتر لای چن سون استاد تاریخ آسیای شرقی در دانشگاه فولرن هستم.
- Chan Guocan, "Tang Qianling Shirenxiang" *Ji Qi Xianming de Yanjiu*, 1980, p.

1986.

- ۱۵- بند هش، ترجمه مهرداد بهار، توسع، ص ۱۹۵.
- . Chavannes, p. 173, 258
- . Forte, p. 405 -۱۷
- . Ibid, p. 404 -۱۸
- . Drake, p. 8 -۱۹
- A. Forte, "On the Original Name of Ahuohan," p. 411 -۲۰
- . بند هش، ترجمه مهرداد بهار، توسع، ص ۱۴۱ -۲۱
- C. Cereti, "Again on Wahram i Warzawand, "La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X Secolo, Roma, 1996, p. 636. -۲۲
- . رزد یمین یسن، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۳۷ -۲۳
- . آمدن شاه بهرام و رجاوند، ترجمه بیژن غیبی، بیلفلد، ۱۳۷۰، ص ۸ -۲۴
- . Harmatta, p. 144; Forte, pp. 413-414 -۲۵
- . Forte, "Edict of 638," pp. 353-355 -۲۶
- . Forte, p. 363 -۲۷
- . از قرون پنجم تا هفتم میلادی شهید نامه‌های درباره خاندان نجای زرتشی وجود دارد که بیشتر آنها درباره زنان است مانند شیرین در قرن ششم، گلین دخت در قرن ششم، و کریستا در قرن هفتم.
- S. Brock, "Persian Martyrs, "Holly Women of Syrian Orient, 1998, pp. 63-99.
- . Harmatta, p. 125 -۲۹